

ویراستار چگونه آدمی است و چه می کند؟



ویراستاران کیفیت کتابها را بهتر می کنند.
آنان باریک بینانی اند که گمنامی را پذیرفته اند، بر غرایز مالکانه
دهنه زده اند، کارشان سنجش است و ابزار کارشان حضور ذهن، و- اگر فرزانه
باشند- به خاطر می سپارند که نویسندگان نیز انسان اند.

نویسنده: الزی مایرز استیتون
مترجم: ناصر ایرانی

گمنامی یا از خودگذشتگی ویراستاران اصل رایج پذیرفته شده ای است. ویراستار دایه ای است که سهم عمده ای در پرورش کودکانی دارد که فرزند شخص دیگری به شمار می روند. او گاه تمایل پیدا می کند که سهمش شناخته گردد و گاه ترجیح می دهد که گمنام بماند.

این توصیف مجرد از شغل ویراستار جنبه ای اساسی از زندگی حرفه ای او را آشکار می سازد: دستاوردها معمولاً به نام شخص دیگری ثبت می شود. از این لحاظ، فرآیند ویرایش حتی می تواند معمایی اخلاقی به وجود بیاورد. فرض کنید متن دستنویست کتابی به ناشر عرضه می گردد که حاوی اندیشه جاذبی است، بموقع است، و احتمالاً خوانندگان فراوانی خواهد داشت. ولی نویسنده این کتاب قریحه ادبی چندانی ندارد. غالباً آنچه می گوید همان نیست که می خواسته است بگوید، و اندیشه ها را بی نوازه بیان می کند. متن دستنویست پذیرفته می شود و ناشر، با موافقت نویسنده، ویراستاری را انتخاب می کند تا به ویرایش آن بپردازد: به تقریب هر جمله ای را باز نویسد، ترتیب فصول را تغییر دهد، مکررات را حذف کند، و به هر جا که لازم بود عبارت وصل کننده ای یا پاراگراف آغازگری بیفزاید. نگین اندیشه حالا در

ویراستار با کلمات سروکار دارد، و هر جا کلماتی نوشته و منتشر می شود دست او در کار است.

ویراستار چه می کند؟

ویراستار کلمات شخص دیگری را، که محتمل است رغبت ویژه ای به آن نداشته باشد، در اختیار می گیرد و به تصحیح (یا بهبود) آن کلمات، که کاری است دشوار و طولانی، مبادرت می ورزد. ویراستار ممکن است متنی را که دارد ویرایش می کند دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد، تأیید کند یا تأیید نکند، ممکن است آن را بکل چیز غلطی بپندارد، یا مهملی که به زحمت نیرزد، یا حتی آن را کتاب ضاله ای بداند. مع هذا وظیفه او ایجاب می کند که کیفیتش را بهتر کند.

هر ویراستاری گاه گرفتار متون بد شده است (گفتن ندارد که او از بهر معیشت کار می کند). متن بی ارزش به محض آنکه منتشر گردد چند و چون خود را بروز می دهد، یا شاید معلوم شود که نظر ویراستار غلط بوده است. به هر حال، غالباً متون ارزشمندی در اختیار ویراستار قرار می گیرد و او شادمانه زحمت می کشد تا آن متون به جهانیان عرضه شود.

خوانندگان مفهوم باشد. تفهیم و تفاهم. این هدف کوچکی در زندگی نیست.

از این لحاظ بخردانه می‌نماید که ویراستار اشتیاق فعالی نسبت به اندیشه‌هایی داشته باشد که با آنها سروکار دارد. ویراستار خوب می‌کوشد که به اندیشه مبهمی وضوح دهد و اندیشه درخشانی را تلالو بخشد.

چرا ویرایش لازم است؟

ویرایش بر هزینه‌های نشر می‌افزاید و طبعاً قیمت کتاب را بالا می‌برد. لاجرم این سؤالها پیش می‌آید: چرا ویرایش لازم است؟ هزینه‌های چاپ اجتناب‌ناپذیر است، ولی آیا نمی‌توان از هزینه‌های ویرایش کاست یا بکلی آنها را حذف کرد؟ بهبود کیفی متن کتاب از لحاظ فروش، حیثیت ناشر، و نفع عامه چه مزایایی در بر دارد؟

ویراستاران به سهولت می‌توانند اثبات کنند که خدمت آنان کتابها را بهتر می‌کند، غلطهای دستوریشان را تصحیح می‌کند، فصیح‌تر و خواندنی‌ترشان می‌کند، و از زواید نامربوط مبرایشان می‌سازد. البته بیشتر ناشران رهنمودهایی در اختیار ویراستاران خود قرار می‌دهند تا آنان بدانند با توجه به فروش احتمالی هر کتابی ویرایش آن تا چه حد مقدور و مقرون به صرفه است. هر چه فروش احتمالی بیشتر باشد، پول بیشتری برای ویرایش در نظر گرفته می‌شود البته به شرطی که ویرایش میزان فروش را افزایش دهد. ناشر وقتی سود بیشتری به دست می‌آورد که کتاب بالقوه پرفروشی به ویرایش اندکی نیاز داشته باشد. گاه نیز ممکن است کتاب پژوهشی ارزشمندی به ناشر پیشنهاد گردد که ویرایش مفصلی بطلبد ولی فروش چندانی نداشته باشد. در این صورت چاره‌ای نیست جز توسل به سنجش شتابزده. ویراستار حالا باید متن را به مرحله حروف چینی برساند بی آنکه متعاً به خشخاش بگذارد که وقتگیر است و پول‌خوار. (این گونه ویرایش لزوماً آسانترین نوع ویرایش نیست، چون به هر حال همه مطالب سنجیده می‌شود.) در سازمانهای انتشاراتی گاه حد ویرایش را به حداقل، معمولی، و حداکثر درجه‌بندی می‌کنند.

ویراستاران، ضمن رعایت این قیود عملی، می‌کوشند تا کیفیت کتابها را پیش از چاپ بهتر کنند.

چه کسی منتفع می‌شود؟

اولین کسی که منتفع می‌شود ناشر است. هیچ ناشری دوست ندارد در کتابهایش غلطهای املائی یا دستوری یافت شود، یا منتقدان عبارتها یا اندیشه‌های نامفهوم در آنها بیابند و نقل کنند. این نقایص به حیثیت ناشر لطمه می‌زند. بنابراین سازمانهای

کلاف مناسبی جای گرفته است. نویسنده، در پیشگفتار کتاب، بزرگوارانه از کارمندان ناشر تشکر می‌کند و چه بسا که نام ویراستار را ذکر کند و بگوید بسیاری از اصلاحات مدیون اوست (ولی واضح است که تمام نقایص کتاب- پیشگفتار چنین می‌گوید- فقط ناشی از خطای نویسنده است.) آیا عرضه کتاب به عنوان اثر نویسنده اش اخلاقاً موجه است؟ آخر به نویسنده کتاب کمک فراوانی شده است.

ما که اهل حرفه ویرایشیم معمولاً می‌گوییم بگذار چنین باشد. بسیاری از نویسندگان نیازمند کمک‌اند، و بیشتر ناشران آماده فراهم آوردن وسیله این کمک. در نتیجه، جامعه ذره‌ای نور معرفت کسب می‌کند.

ویراستار چگونه آدمی است؟

چنین شخصی که فرزند دیگران را می‌پرورد، پشت صحنه به کار می‌پردازد، و موتور شهرت سایرین را روغنکاری می‌کند چگونه آدمی است؟ این شخص، این ویراستار، مثل میلیونها کارگر دیگر است- که اتومبیل می‌سازند، معدن حفر می‌کنند، به کار حسابداری مشغولند، به نظافت ساختمانها می‌پردازند، یا خطابه‌های رئیس‌جمهور و شوخیهای کم‌دین‌ها را می‌نویسند. همه اینان به دیگران کمک می‌کنند و در برابر خدماتی که انجام می‌دهند مزد دریافت می‌دارند.

ویراستار بیش از هر چیز دیگر باید باریک بین باشد و دلسوزی کند. منظور این نیست که سایر کارگران ملزم نیستند که دلسوزی کنند. کار آنان نیز دلسوزیهای خاصی می‌طلبد. در حوزه نگارش، ویراستار باید به صحت بیان، به انتظام مطالب، به فصاحت، و به منطقی توجه دقیق می‌داند. ویراستاران چه نفرتی دارند از مغالطه‌ها و مجادله‌های عوام‌فریب، ابهامها و مبهم‌اندیشیها، ناهمسازیها و فصول نامتناسب، زبان حرفه‌ای، زبان زرگری، و زبان اداره‌جاتی. آنان معتقدند که ویرگول و نقطه معنا دارد و به املائی صحیح کلمات اهمیت می‌دهند. ویراستار شاد می‌شود از اینکه به دیگران کمک کند. او نیروی ظریفی در اختیار دارد که در خدمت هر کسی قرار می‌گیرد که طالب آن است. به علاوه، والدین کودک معمولاً در برابر خدماتی که به فرزندشان می‌شود از دایه سپاسگزارند. بهترین نویسندگان نیز نسبت به ویراستاران خوب خود حق شناسند. و این همان چیزی است که به ویراستار انگیزش معنوی و رضایت عاطفی می‌بخشد.

بنابر آنچه گفته شد شعار ویراستار این است: «من دلسوزی می‌کنم»- نسبت به کلمه‌ها و جمله‌ها و پاراگراف‌ها در مقاله‌ها و جزوه‌ها و کتابهایی که در دست ویرایش‌اند. وظیفه ویراستار حکم می‌کند که بکوشد نثر این مقاله‌ها و جزوه‌ها و کتابها برای

ویراستار چگونه آدمی است و چه می کند؟



انتشاراتی با بهره‌گیری از کار ویراستاران حیثیت خود را محفوظ می‌دارند.

لغزشها و کوتاهیهای نویسندگان نیز جبران می‌شود و، در نتیجه، از یک سو شهرت و حیثیت آنان فزونی می‌گیرد و از سوی دیگر در فرآیند ویرایش نکاتی می‌آموزند که کتاب بعدیشان را بهتر می‌کند. (من این را به چشم دیده‌ام.)

خوانندگان نیز خوشحال می‌شوند از اینکه غلطهای املایی حواسشان را به خود معطوف نمی‌دارد یا ابهامها گیجشان نمی‌کند و، برعکس، از تعبیرهای لطیف و اندیشه‌های درخشان محفوظ می‌شوند.

سرانجام، بهره‌ ویراستاران نیز این است که درک کرده‌اند چگونه کتاب بدی خوب شده است، کتاب خوبی خوبتر شده است، و کتاب بسیار خوبی خوبترین شده است. این ادراک به آنان احساس دلپذیری می‌بخشد؛ حرفه ویراستاری بی‌اجر نیست بلکه خیر و برکات خاص خود را دارد. این است پاسخ پرسشی که فوقاً مطرح گردید.

کتاب متعلق به کیست؟

ویراستاری که ساعتهای بسیاری را، در طول یک ماه یا بیشتر، صرف ویرایش یک کتاب می‌کند خواه و ناخواه علاقه‌مالکانه‌ای نسبت به آن پیدا می‌کند. وظیفه ویراستار این است که هر خطایی را بیابد، توجه کند که فی‌المثل نام ژرژ کلمانسو (Georges Clemenceau) غلط ضبط شده است، که قرنی که چارلز داروین (Charles Darwin) در آن می‌زیسته است نادرست ذکر شده است، که در بحثی راجع به دی. اچ. لارنس (D. H. Lawrence) هیچ اشاره‌ای به مسئله جنسیت نشده است، که در زمینه کنترل موالید تعمیم نتایجی که فقط با تکیه بر شش نمونه به دست آمده بیش از حد جسورانه است. ویراستار که با چنین مسئولیتهایی روبه‌رو است گرایش پیدا می‌کند به اینکه کتاب را مال خود بداند. ولی کتاب به راستی متعلق به کیست؟

کتاب تا حدی به ناشر تعلق دارد زیرا او پول لازم برای ویرایش و چاپ و انتشار آن را فراهم آورده است و حیثیت و سرمایه‌اش را بدان وابسته کرده است. مع‌هذا، کتاب فرزند

معنوی نویسنده است؛ بی‌وجود او کتابی نیز موجود نبود. ملاحظه می‌کنید که وابستگی دوسویه‌ای وجود دارد. با این همه می‌توان مشخص ساخت که چه متعلق به کیست.

ویراستار باید به خاطر داشته باشد که نام نویسنده روی جلد و صفحه‌عنوان کتاب چاپ می‌شود و اوست که جوابگوی مطالبی است که در صفحات بعد درج شده است. لاجرم، کتاب به نویسنده تعلق دارد. نویسنده مسئول کتاب است جز در چند مورد- در بعضی زمینه‌های قانونی مهم و در بیشتر تصمیمهای مربوط به تولید کتاب که در حوزه مسئولیتها و اختیارات ناشر قرار دارد. ناشر- و ویراستار که کارگزار اوست- قانوناً و عملاً موظف است که مواظب افتراها و نیش‌زندهای احتمالی باشد. گرچه نویسنده در قرارداد نشر کتاب به ناشر تضمین می‌دهد که کتاب حاوی هیچ مطلب افتراآمیزی نیست، در صورتی که شخصی نسبت به خود هر نوع افتراپی در کتاب بیابد هم علیه نویسنده اقامه دعوی می‌کند و هم علیه ناشر. این است که ویراستار باید به منزله چشم ناشر عمل کند و مواظب مطالب احتمالی توهین‌آمیز و عالمانه‌عامدانه لطمه‌زننده به حیثیت زندگان یا مردگانی باشد که خود یا بازماندگانشان بتوانند کار را به دادگاه بکشانند.

مسئله افترا بندرت در انتشارات دانشگاهی پیش می‌آید، ولی در صورتی که پیش بیاید جنبه و خیمی پیدا می‌کند. کتاب خوبی راجع به کمونیستهای پیش از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده امریکا بناچار کنار گذاشته شد زیرا نویسنده راضی نبود نام اشخاصی را که «صورتی» [از لحاظ گرایشهای سیاسی و اجتماعی معتدلتر از «سرخ»] خوانده بودشان حذف کند. ویراستار معتقد بود که متصف کردن اشخاص به چنین صفتی می‌تواند مسئله‌ساز باشد، و حقوقدانی که از سوی ناشر مأموریت یافته بود متن دستنوشته را بررسی کند اعلام نمود که اشخاص مزبور می‌توانند ناشر و نویسنده را به اتهام افترا به دادگاه بکشانند- و احتمالاً با توجه به روحیه مرافعه‌جویشان چنین نیز می‌کردند- زیرا برچسب «صورتی» به شهرت آنان لطمه می‌زد. هزینه‌ای که باید صرف می‌شد تا اثبات گردد این مطالب صحیح است (دفاع مرسوم در برابر اتهام افترا) و اضطرابی که به دلیل این مرافعه‌گریبان ناشر را می‌گرفت چیزی نبود که یک سازمان انتشاراتی دانشگاهی قادر به تحمل آن باشد- گرچه شاید بدین ترتیب قدمی به سود حقیقت و عدالت برداشته می‌شد.

آنچه من نیش زدن می‌خوانمش به اندازه افترا مسئله‌ساز نیست. نیش زدن اتهامی نیست که بتوان آن را به دادگاه کشاند. ولی این امر می‌تواند بخش قابل توجهی از خوانندگان بالقوه را بیزار کند و نسبت به نویسنده تا آن حد بدگمان سازد که از خیر کتاب بگذرند و به نویسنده و ناشر خرده بگیرند که چرا کتابشان

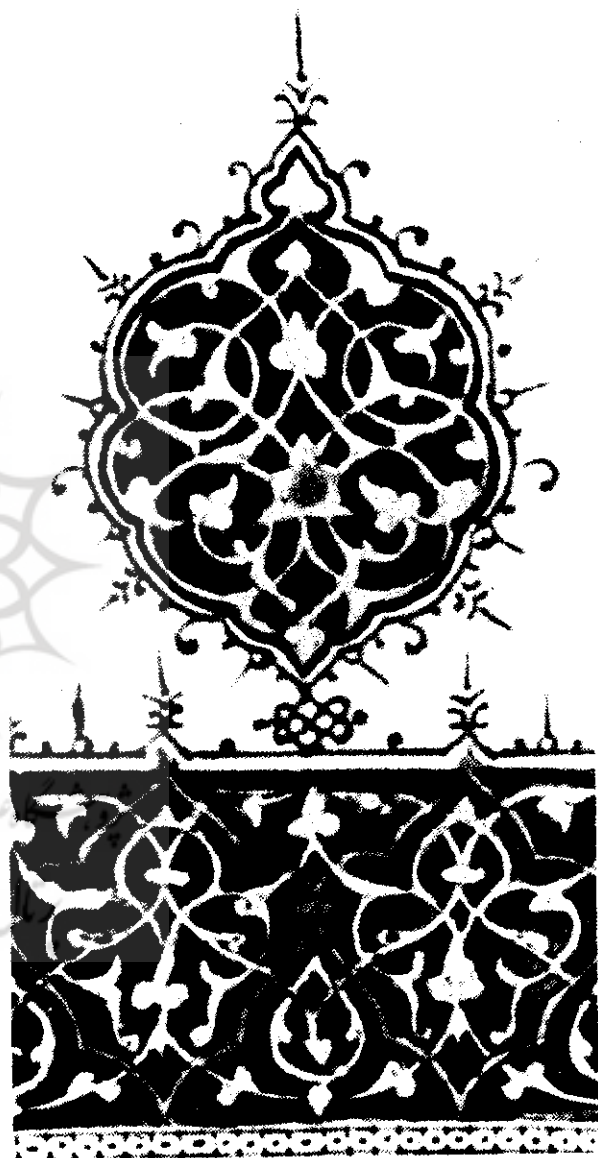
حاوی مطالب غیر عادلانه است.

در مجموعه‌ای از مقالات به قلم نویسندگان مختلف که قرار بود به صورت يك کتاب منتشر شود، نویسنده‌ای که خود از پیروان پروپاقرص کلیسای انگلیس بود گوشه‌ای به کاتولیک‌ها زده بود. من پیشنهاد کردم این تعریض حذف شود زیرا ربط چندانی به بحث او نداشت (به واقع انحرافی بود از آن) و ممکن بود بعضی از خوانندگان علاقه‌مند به نظریه او را برماند. البته در اینکه او تمایلات مذهبی خود را بیان کند حرفی نبود، ولی در نوشته‌ای که قرار است چاپ شود چه بهتر که شخص اهل تساهل باشد. نویسنده مزبور سخت‌سری به خرج داد. هنگامی که منتقدی درست به همین جمله ایراد گرفت، و بدین بهانه ضربه‌ای کاری به کل کتاب وارد ساخت، من دریافتم که می‌باید بیشتر می‌کوشیدم تا نویسنده را وادار به حذف آن جمله سازم حتی اگر لازم می‌بود چند ضربه خفیف حواله او کنم.

خودپرستی مردانه در بسیاری از خوانندگان بالقوه نفرت ایجاد می‌کند. نویسنده‌ای که دوست دارد به مردی خود بنزد می‌تواند هر جا که دلش خواست این کار را بکند، ولی بسیار اتفاق می‌افتد که نویسندگان ندانسته مرتکب خطاهایی می‌شوند که مرده ریگ نگرشهای منسوخ است. مثلاً می‌نویسند: «راننده اتوبوس مدرسه، مثل چه بسیار از زنان دیگر، راننده ماهری نبود و نتوانست جلوی تصادف را بگیرد.» وقتی به چنین جمله‌ای بر می‌خورم، ای ویراستار، دقت کن تا همه واقیعتهای تلخ حادثه همان گونه که بوده است بیان شود ولی پای بقیه زنان جهان را از این داستان بیرون بکش.

علی‌رغم حسن نیت و تلاش همه‌جانبه بسیار هنوز سیاه با سفید در تقابل است، سفید یا سیاه در تقابل است، و ناپردباریهای غم‌انگیز ادامه دارد. پیش‌فرضهای کم‌پیدا پابرجاست. ویراستار اگر این مسئله را همواره پیش چشم داشته باشد و نویسنده را نسبت به آن هشیار سازد وظیفه‌اش را بهتر انجام خواهد داد. هرگاه نویسنده‌ای چنین جمله‌ای می‌نویسد: «سیاهان هائیتی پیشنهادهای خیرخواهانه جامعه‌شناسان امریکایی را به جا نیاوردند.» ذکر اینکه هائیتیان سیاه‌اند بی‌مورد است پس، ای ویراستار، این اشاره به «سیاه» بودن هائیتیان را حذف کن تا از آنان همان گونه نام برده شود که از جامعه‌شناسان امریکایی سفید نام برده شده است. البته گاهی زمینه بحث می‌طلبید، و بنابراین مانعی ندارد، که به سیاه بودن هائیتیان اشاره شود.

این قبیل نیش‌زده‌ها را می‌توان ناپردباری خواند و از آنجا که ترویج پردباری چندان در قلمرو وظایف ویراستار نمی‌گنجد، این سؤال پیش می‌آید که اصلاً چرا آن را مطرح کرده‌ایم؟ ویراستار، درست همان گونه که از نویسنده انتظار می‌رود،



ویراستار چگونه آدمی است و چه می کند؟



مورد ملاحظه قرار می دهد و گاه نیز، احتمالاً به صورتی تعدیه یافته، از آنها استفاده می کند. مشکل وقتی پیش می آید آ نویسنده ای مدت زمانی طولانی يك تصور کلی را در ذهن پرورانده است و در نتیجه هرگونه تغییری که در آن داده شود نظرش توهین به مقدسات جلوه می کند. درست مثل تغییر داد نام بچه پس از نامگذاری در غسل تعمید.

گاهی که نویسنده از تصمیم طراح ناراضی است ویراستار وظیفه پیدا می کند نویسنده را قانع سازد که تصمیم طراح بجاست نویسنده ای که نام استعاری غریبی برای کتابش انتخاب کرد بود سرسختانه اصرار می ورزید که در طرح جلد استعاره به ک نرود. بدبختانه این تمایل او وقتی ابراز شد که چیزی به چاد روکش جلد کتاب نمانده بود. گاه لازم است توضیح داده شود آ روکش جلد کتاب زودتر به چاپ می رسد تا کارکنان بخش فروش بتوانند آن را حتی پیش از انتشار کتاب به عمده فروشان کتابفروشان عرضه کنند. نویسنده معمولاً روکش جلد را (آ اتفاقاً از لحاظ بازاریابی مهم تلقی می شود) پس از اتمام کار چاد و صحافی می بیند. طراح بی خیر از نظر نویسنده در طرح جلد استعاره «روبانه ای مه» [یعنی همان نام کتاب] استفاده کرد. ای بود که شادی نویسنده مزبور از اینکه برای نخستین بار نسخه از اثرش را در دست دارد با تأسفی همراه شد. که ناشی از مشاهده طرح جلد بود. در این مورد مشکل عمیقتر از طراحی بود. ن کتاب هدایت کننده نبود و طراح هنرمند چندان گناهی مرتکب نشده بود که آن جلد مه آلود را ساخته بود زیرا نام کتاب هیچ اشاره ای به محتوای آن نداشت.

تا اینجا گفتیم ویراستار کیست، چه می کند، و چرا کارش لازم است. اکنون بگوییم چگونه می تواند در کارش توفیق یابد.

ویراستار چگونه می تواند در کارش توفیق یابد؟

موفقیت ویراستار عمدتاً منوط است به روابط شخصی. او بر آن آنکه بتواند کتاب را به بهترین نحوی ویرایش کند لازم است روابط خوبی با نویسنده داشته باشد. ویراستار خوب چشم لغتنامه برمی گیرد و انسانی را مشاهده می کند که بخش مهمی درون خود را دارد بر همگان آشکار می سازد. در زمینه این روابط یعنی روابط ویراستار و نویسنده، چیزی در شیوه نامه ها نمی توان یافت. ولی سالها سر و کله زدن با نویسندگان و ویراستاران نوعی شیوه بر خورد به من آموخته است که برایم کارساز بوده است

پروفیسور ویلیام استرانک (Professor William Strunk)
داستانی راجع به ویلیام لاین فلیس (William Lyon Phelps)
تعریف می کرد که از اساتید فاضل دانشگاه یل (Yale) است: یا
روز صبح پروفیسور فلیس بعد از خاتمه درس طبق معمول داشت

خوانندگان مقاله یا کتابی را که در دست ویرایش دارد همواره باید پیش چشم داشته باشد. در این صورت آنان را بیهوده آزرده یا بیزار نمی کند. البته وقتی نگرش نابردبارانه جزئی از روح کتاب است باید آن را دست نخورده نگهداشت تا خوانندگان به سمت گیری نویسنده پی ببرند. ولی سیخ زدنهای بیجا، به ویژه در نوشته های پژوهشی، لکه هایی به جا می گذارد که پاک کردنشان یکی از وظایف ویراستار است.

با این پیشنهادها نمی خواهم بگویم که گرگ را به لباس گوسفند درآوریم. نباید به نویسندگان توصیه کرد که دیدگاهشان را پوشیده بدارند، بلکه برعکس، آنان را باید یاری داد تا موضع شخصی یا سمت گیریشان را به روشنی بیان کنند. گاه آنان عشقشان می کشد که حامیان دیدگاه مخالف را با ضرب های چپ و زاست و کوتاه و بلند از یا ببندازند. این نمایش بدی نیست. چیزی که ویراستار حذف می کند عبارات لطمه زنده بی ربط و بیجایی است که خواننده را بیهوده منزعج می کند. نمی دانید چقدر از این نوع عبارات در متون دستنوشته یافت می شود.

در تمام این موارد از ویراستاران انتظار می رود که حضور ذهن به خرج دهند و نیروی سنجش خود را به کار ببندازند. پس عجب نیست که پس از دهها، بلکه صدها، غلطی که در يك متن می یابند و اصلاح می کنند نوعی احساس مالکیت به آنان دست می دهد.

متن کتاب، پس از اتمام ویرایش، به بخش تولید ارسال می گردد تا آن بخش برنامه ای جهت طراحی جلد و حروف چینی و صفحه آرایی و چاپ و صحافی کتاب تنظیم کند. نویسندگان مجبور می شوند بیشتر تصمیم گیریهای مربوط به تولید کتاب را به عهده ناشر بگذارند. در قرارداد نشر کتاب، که به امضای نویسنده و ناشر می رسد، معمولاً تصریح می گردد که طرح و تولید کتاب طبق نظر و صلاح دید ناشر صورت می گیرد. این شرط بدین دلیل ضروری است که ناشر باید مقدار پول لازم برای چاپ و انتشار هر کتاب را تحت کنترل داشته باشد. مهارت طراحان مجرب سبب می شود که از این پول بیشترین بهره اخذ گردد. نویسندگان نیز بهتر است که کار را به دست این طراحان بسپارند. ولی بسیاری از نویسندگان تصویری کلی از طرح کتابشان در ذهن دارند. این تصورها کلی چندان بد نیستند. ناشر مدبر آنها را

در خیابانهای نیو هوی ون (New Haven) قدم می زد که با پیرزن کوچک اندامی مواجه شد.

پیرزن گفت: «پروفسور فلپس، سخنرانی دیشب شما عالی بود. ولی شما لابد برای اظهار نظر پیرزنی چون من پیشیزی ارزش قایل نیستید.»

پروفسور فلپس مکثی کرد و کلاه از سر برداشت و سری به احترام فرود آورد و گفت: «خانم، من مردهٔ تحسینم.»

هر انسانی تا حدی شبیه پروفسور فلپس است و با توجه به اینکه نویسندگان انسان اند، ویراستاران فرزانه به خاطر می سپارند که نویسندگان بدون شك از شنیدن تحسین محظوظ می گردند و رابطه با آنان دوستانه تر خواهد بود اگر تصحیح ها و تجدیدنظرها و تشکیک ها با کمی تحسین همراه شود.

مجسم کنید روابط دو شخص را که نفر اول غلطهای املائی و اشتباههای دستوری و عبارتهای مبهم و تکرارهای نابجا و امثالهم را در کتاب نفر دوم باز می نماید، و او می گوید: «شما حق دارید؛ من اشتباه کردم» (و همهٔ پیشنهادهای اصلاحی نفر اول را می پذیرد). یا می گوید: «من حق دارم؛ شما بر خطایید» (و هیچ یک از پیشنهادهای اصلاحی او را نمی پذیرد). هر دوی این بده و بستانها به دوستی آنان لطمه می زند. ولی اگر نفر اول ضمن باز نمودن خطاها و کاستیهای کتاب نفر دوم فضیلتهای آن را نیز تحسین کند دورنمای روابط آنان روشنتر خواهد شد. نویسندگان شكاك به دل خود بد نیاورند؛ چنین تحسینهایی بندرت دروغین یا ریاکارانه است. ریاکاری پایهٔ محکمی برای روابط خوب نیست، و ویراستاران باید رك گو و در عین حال محتاط باشند.

حتی در این صورت، گاه ویراستار قادر نیست فضیلتی در کتابی بیاید که دارد ویرایشش می کند. بعضی از متون دستنوشته بسیار آشفته یا چرند یا هم آشفته و هم چرند به نظر می رسند. ویراستار در این قبیل موازد بهتر است به خاطر بیاورد که روشهای انتخاب و حذف که پیش از اخذ تصمیم راجع به انتشار هر کتابی اعمال می شود معمولاً صحیح و منطقی است، کتابهایی که در دست چاپ اند بیقین ارزش چاپ شدن دارند، و این کتاب که به نظر او آشفته یا چرند می رسد لابد چیزکی دارد که بتوان تحسینش کرد.

فرض کنید کتابی حاوی نکات کاملاً بدیهی است و سخن از استدلالهایی به میان می آورد که مثل روز روشن است. چه چیز این کتاب را می توان تحسین کرد؟ ویراستار می تواند این طور اظهار نظر کند: «بسیاری از خوانندگان با شما هم عقیده خواهند بود. ولی آیا بهتر نیست به استدلالتان شکل تازه ای بدهید؟» فرض کنید کتابی پر از اندیشه های درهم برهم است. یعنی نویسنده به روشنی نگفته است که حرفش چیست. چه چیز این

کتاب را می توان تحسین کرد؟ ویراستار می تواند این طور اظهار نظر کند: «شما به موضوع بسیار مشکلی پرداخته اید.» نویسنده این سخن را تحسینی از اثر خود تلقی خواهد کرد و لابد پیشنهادهای اصلاحی ویراستار را آسانتر خواهد پذیرفت. فرض کنید نسخهٔ تایپ شده کتابی به دست ویراستار می رسد که نویسنده اصلاحات زیادی در آن صورت داده و حسابی ناخوانایش کرده است. بیشتر صفحات این نسخه لازم است دوباره تایپ شود. چگونه آن را تحسین کنیم؟ ویراستار می تواند این طور اظهار نظر کند: «اصلاحاتی که در نسخهٔ تایپ شده انجام داده اید عالی است. حالا لطف کنید صفحاتی را که روی آنها بیشتر از ده اصلاح صورت گرفته دوباره تایپ کنید.» (اگر اصلاحات بجا و لازم نیستند، ویراستار می تواند به نویسنده بگوید: «شما باید همهٔ صفحات این نسخه را تایپ کنید مگر اینکه از خیر اصلاحات بگذرید.»)

گاه بیهوده است اینکه ویراستار بکوشد در گفت و گوهایش با نویسنده عبارات نومیایه و درخشان به کار برد. عبارات معمولی، حتی کلیشه ای، غالباً مناسب و کارساز است. مثلاً چنین جمله ای: «ما بسیار علاقه مندیم که کتاب شما را چاپ کنیم»، نویسنده را خوشحال می سازد. و، حقا، ویراستار باید خوشحال باشد که کتابی جهت ویرایش در اختیار داشته باشد.

ویراستاران از ابزار کارساز تحسین به قدر ممکن بهره نمی گیرند. شیوه نامهٔ شیکاگو دستور العمل کاملی به ویراستاران داده است، مع هذا اندکی تحسین صادقانه می تواند به نحو مؤثری رسم الخط اثر را تحت نظم صحیحی در آورد و به طور کلی سبک نویسنده را بهبود بخشد. ساعاتی که به مصرف ارزیابی و تذکر فضیلتهای يك اثر می رسد دو فایده در بر دارد: روابط نویسنده و ویراستار را بهتر می کند، و ویراستاران را، حال که توجهی خاص به فضیلتهای متن دستنوشته مبدول داشته اند، قادر می سازد که آن فضیلتها را از طریق ویرایش قوت بیشتری بخشند.

* مشخصات کتابشناسی اصل این مقاله چنین است:

Elsie Myers Stainton, «The copy editor», *Scholarly Publishing: A Journal for Authors & Publishers*. October 1985, pp.55-63.